

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۴/۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۱۷

doi 10.22034/nf.2022.139853

## شعر قطران تبریزی و لغت نامه دهخدا

تهمینه عطائی کچوئی\* (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

**چکیده:** شماری از ابیات قطران تبریزی، گوینده معروف قرن پنجم هجری، در لغت نامه دهخدا به عنوان شاهد آمده است. اهمیت بعضی از این شواهد در آن است که آن واژه‌ها در شعر آن روزگار نمونه‌های فراوان ندارند. مؤلفان لغت نامه، غالباً در ذکر ابیات قطران، به منبع یا منابع کار خود اشاره‌ای نکرده‌اند؛ اما بررسی‌های ما نشان می‌دهد که منبع اولیه آنان در ذکر این شواهد، بیشتر، فرهنگ‌های لغت کهن، دیوان چاپی شاعر، و احتمالاً بعضی نسخه‌های خطی بوده است. سنجش و مقابله این ابیات با نسخه‌های خطی شناخته شده از دیوان قطران ضبط‌های متفاوت و صورت‌های تازه‌ای از شعر او را به دست می‌دهد که، در بسیاری از موارد، سهوهای راه‌یافته به شواهد قطران در لغت نامه را تصحیح می‌کند. گفتنی است که گاه ضبط‌های متفاوتی از شعر قطران در لغت نامه نیز در تصحیح اشعار او کارگشا بوده است. کلیدواژه‌ها: لغت نامه دهخدا، قطران تبریزی، نسخه‌های خطی، تصحیح متون.

### مقدمه

استشهاد به اشعار قطران تبریزی (وفات: حدود ۴۶۵ق) از قدیم برای فرهنگ‌نویسان اهمیت داشته است. از این جهت، به غیر از لغت فرس، تألیف علی بن احمد اسدی طوسی (وفات: ۴۶۵ق)، که در روزگار قطران تألیف شده و احتمالاً به همین سبب از شعر او خالی مانده است، غالباً فرهنگ‌های لغت ابیات او را به شاهد آورده‌اند. در لغت نامه دهخدا، که از همه فرهنگ‌های پیشین جامع‌تر است و در آن شواهد شعری فراوانی برای لغات و ترکیبات آمده،

در این نوشتار، از نظر استادان دانشمند، دکتر محمود عابدی و دکتر مسعود جعفری جزئی، بهره‌مند بوده‌ام. بدین وسیله از عنایت بی‌دریغشان سپاسگزارم.

\* tahmineh\_atai@yahoo.com

حدود ۴۵۵ بار به شعر قطران استشهد شده است. طرز استخدام این ابیات در لغت‌نامه گوناگون است: این شواهد گاه به نقل از دیوان چاپی است، گاه با ذکر یا بدون ذکر مأخذ از فرهنگ‌های کهن، و گاه از نسخه‌های خطی دیوان قطران. بررسی ما در اینجا نشان می‌دهد که بعضی ضبط‌های فرهنگ‌های کهن و بالتبع لغت‌نامه دهخدا مؤید ضبط نسخه‌های خطی است و صورت مبهم و مغلوپ دیوان چاپی را تصحیح می‌کند. گاه بعضی فرهنگ‌ها در ضبط لغت‌ها و معنی‌گذاری آن‌ها به خطا رفته‌اند و این سهو از یک کتاب آغاز شده و، به تدریج، در فرهنگ‌های دیگر هم وارد شده و تا لغت‌نامه دهخدا تداوم یافته است.

در مطالعه حاضر، نخست ابیات قطران تبریزی را از فرهنگ‌های صحاح‌الفرس، جهانگیری، رشیدی، مجمع‌الفرس، آندراج، نظام، و لغت‌نامه دهخدا استخراج کردیم و، سپس، با ضبط همان ابیات در دیوان چاپی و نسخه‌های خطی سنجیدیم. نتایج به دست آمده، هم در تصحیح بعضی بیت‌ها و هم در یافتن ابیات نویافته، فوایدی داشت و هم سنجشی از درستی و نادرستی ضبط اشعار قطران در فرهنگ‌های لغت به دست داد. ما، به تناسب ظرفیت مقاله حاضر، بخشی از نتایج کار خود را در اینجا آورده‌ایم. آنچه در این نوشتار عرضه می‌شود عبارت است از: الف) تصحیح ابیاتی در دیوان قطران با استفاده از لغت‌نامه؛ ب) تصحیح ابیات قطران در لغت‌نامه دهخدا با استفاده از نسخه‌های خطی؛ ج) اتفاق ضبط لغت‌نامه و نسخه‌ها در تصحیح دیوان چاپی. دست‌نوشته‌هایی از دیوان قطران، که بر مبنای اهمیت‌شان در این پژوهش از آن‌ها استفاده کرده‌ایم، عبارت‌اند از:

ص: مجموعه اشعار متعلق به بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، محفوظ در کتابخانه سالتیکوف شچدرین سن پترزبورگ به شماره ۳۲۲، تاریخ کتابت: حدود ۱۰۵۲-۱۰۷۸ ق، بی نام کاتب. (نسخه ص از نظر صحت و قدمت بهترین دست‌نوشته‌ای است که از دیوان قطران در اختیار داریم، اما تنها حدود هزار بیت از اشعار او را دربر می‌گیرد)؛

لک: کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۹۷۵، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ ق، بی نام کاتب؛

مل: کتابخانه ملی ملک به شماره ۵۲۸۵، تاریخ کتابت: قرن ۱۳ ق، بی نام کاتب؛

ن: کتابخانه ملی تبریز به شماره ۱۳۴، بی تاریخ، بی نام کاتب؛

ک: کتابخانه ملی به شماره ۳۲۲۴۶، تاریخ کتابت: ۱۲۸۴ ق، کاتب: کلهر کرمانشاهانی؛

ع: کتابخانه مجلس به شماره ۶۵۰۲۷، تاریخ کتابت: ۱۳۳۶ ق، کاتب: عبرت نایینی. (اگرچه

نسخه ع مفصل‌ترین دست‌نوشته دیوان قطران است، به سبب دخل و تصرف فراوان در متن، چندان قابل اعتماد نیست)؛

عب: کتابخانه مجلس به شماره ۱۳۲۹۵، تاریخ کتابت: ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۳۶ ق، کاتب:

عبرت نایینی [با اندکی تفاوت با نسخه ع]؛

م: کتابخانه ملی به شماره ۲۹۷۷، تاریخ کتابت: ۱۲۶۹ق، کاتب: حسن الحسینی و محمد حسین نایب‌الصدر؛

د: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۲۸۳، تاریخ کتابت: ۱۲۶۲ق، کاتب: کاظم بن محمدعلی؛

ب: کتابخانه دولتی تربیت تبریز به شماره ۱۰۱، بی تاریخ، بی نام کاتب، متعلق به محمدعلی بادامچی؛

ل: کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۸۱۹، تاریخ کتابت: قرن ۱۳ق، بی نام کاتب؛

ر: کتابخانه مجلس به شماره ۸۰۷۴۹، متعلق به رهی معیری، تاریخ کتابت: ۱۲۵۸ق؛

مح: کتابخانه مجلس به شماره ۲۴۷۷، تاریخ کتابت: ۱۲۰۶ق؛

ق: کتابخانه آیت‌الله مرعشی به شماره ۱۱۳۹۹، تاریخ کتابت: قرن ۱۳ق، بی نام کاتب؛

آ: کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۴۹۲۰۸، تاریخ کتابت: ۱۲۷۸ق، بی نام کاتب.

نیز بعضی دست‌نوشته‌های دیگر:

سفینه شمس حاجی: کتابخانه نافذپاشای ترکیه به شماره ۱۰۲۶ (میکروفیلم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۶۰۱)، مورخ ۷۴۱ق، کاتب: محمد شمس حاجی (نیز متن چاپی آن به تصحیح میلاد عظیمی)؛

دقایق الأشعار: کتابخانه دانشگاه آکسفورد به شماره ۳۰۷۷ (میکروفیلم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۹۹۳)، احتمالاً قرن هشتم هجری؛

زیلوفاف: جُنگ اشعار نسخه سلطنتی متعلق به ابراهیم میرزا تیموری (حکومت: ۸۱۷-۸۳۸ق)، کتابخانه مجلس به شماره ۱۳۰۹۲؛

تذنیب: تذنیب خلاصه الأشعار، کتابخانه خدابخش بانک پور، به شماره ۶۸۴، کتابت حدود ۱۰۲۰ق؛

بتخانه: تذکره بتخانه، محفوظ در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۱۲۰ط، اهدایی سید محمدصادق طباطبائی.

#### الف) تصحیح ابیاتی در دیوان قطران با استفاده از لغت نامه

(۱) دیوان (قطران، ص ۸۴) و نسخه‌های خطی لک، مل، م:

معجزات حکمت موسی به انگلیون در است او به نوک کلک هر سطری ده انگلیون کند

واژه «انگلیون» را با «انجیل» هم‌ریشه دانسته‌اند (نک. معین ۲، ج ۱، ص ۱۷۷) و انگلیون در سایر متون

به عیسی<sup>ع</sup> نسبت داده شده است:

چون دم عیسی چلیپاگر شد اکنون بلبلان  
بهر انگلیون سرآیدن به ترسای شدند  
(سنایی غزنوی، ص ۱۵۱)

صورتِ درستِ بیت در لغت‌نامه (ذیل آن گلیون: «انجیل عیسی»):

معجزات و حکمت عیسی به انگلیون در است  
او به نوک کلک در سطری ده انگلیون کند  
۲) دیوان (قطران، ص ۴۰۰) و نسخه‌های ع، م:  
خجسته باد تو را عید گوسپندکشان  
که تو همیشه درخت خجسته می‌کاری

مل، ل: «که تو همیشه درخت خجسته بیکاری» [ل: «بیکاری»] (؟)

اسناد کاشتن درخت خجسته [= گل همیشه‌بهار] به ممدوح امری عادی است و در قیاس با نمونه‌های دیگر در شعر قطران نظیر «درخت عدل» (همان، ص ۴۱۳)، «درخت جود» (همان، ص ۳۳۴)، و «نهال مردی» و «درخت زفتی» (همان، ص ۶۷) ترجیح با ضبط لغت‌نامه (ذیل گوسپندکشان: «عید قربان») است که، ظاهراً، از فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۲، ص ۲۰۸۵) نقل شده است:

خجسته باد تو را عید گوسپندکشان  
که تو همیشه درخت خجستگی کاری

۳) دیوان (قطران، ص ۳۷):

یکی نهاده بُود گوش بر امید سرود  
یکی چشیده بُود داغ بر امید کباب

«گوش بر امید سرود نهادن» (؟): ضبط نسخه‌های لک، مل، ک، ع، م («سرود») نیز برابر دیوان چاپی است. «گوش بر امید سرود نهادن» تعبیر بی‌معنایی نیست، ولی با مضمون مصراع دوم تناسب قابل قبولی ندارد. ساختار بیت اقتضا می‌کند که شاعر در مصراع نخست نیز، همچون مصراع دوم، مثلی عرضه کرده باشد. در لغت‌نامه (ذیل گوش)، برای ترکیب «گوش به طمع سُرو [= شاخ] دادن: گوش بر امید سُرو نهادن، به امید سود موهوم بسیاژ سود اندک را از دست دادن»، و به نقل از امثال و حکم (دهخدا ۱، ج ۳، ص ۱۳۳۳)، این بیت آمده است:

یکی نهاده بُود گوش بر امید سُرو<sup>(۱)</sup>  
یکی چشیده بُود داغ بر امید کباب

مصراع نخست مثل گونه‌ای است با این مضمون: «به طمع به دست آوردن چیزی ناچیز، داشته‌بارزش خود را نیز از دست دادن» که در شعر دیگر گویندگان نیز آمده است؛ برای نمونه، در شاهنامه، در «اندرزدان گردیه به بهرام چوبین»:

بر این بر، یکی داستان زد کسی  
کجا بهره بودش به دانش بسی

که خر شد که خواهد ز گاوان سُروی به گاباره<sup>۱</sup> گم کرد گوش و بُروی  
(فردوسی، ج ۸، ص ۳۵)  
این اشکال در بیتی دیگر از دیوان چاپی (قطران، ص ۴۲) و نسخه‌های خطی تکرار شده است:  
گوش داده بُود به طمع سرود داغ خورده بُود به طمع کباب  
لک، ک، ع، م: «سرود» (!)؛ مل: «سرور» (؟)؛ د: «سرورد» (؟). و صورت صحیح بیت نیز ذیل همان  
مدخل در لغت‌نامه آمده است:

گوش داده بُود به طمع سُرو داغ خورده بُود به طمع کباب

### ب) تصحیح ابیات قطران در لغت‌نامه دهخدا با استفاده از نسخه‌های خطی

۱) لغت‌نامه (ذیل باد: «مدح و ثنا و تعریف»)، در معنایی کم کاربرد، و بدون ذکر شاهد دیگر:  
گر کند بلبل به الحان در سر او را باد چیست باد اصل او خدای عرش در فرقان کند (؟)  
برابر با فرهنگ آندراج (محمدپادشاه، ج ۱، ص ۵۴۲) و نیز، با اندکی تفاوت، در فرهنگ جهانگیری  
(انجو شیرازی، ج ۱، ص ۱۸۰؛ نیز تتوی، ج ۱، ص ۲۱۵) ذیل باد «(مدح و ثنا)»:  
گر کند بلبل به الحان در مر او را باد چیست باد اصل او خدای عرش در فرقان کند (؟)  
بیت در دیوان (قطران، ص ۹۰) و نسخه مل:

گر کند بلبل به الحان خوش او را مادحی (؟) باز او را گل خدای عرش در قرآن کند

متن در لغت‌نامه و دیوان چاپی و بیشتر نسخه‌های خطی مبهم است. این بیت در مدح  
ملک جستان سروده شده و با اشاره به نام نیای او در قرآن مرتبط است<sup>(۲)</sup>. قطران بارها، در اشعارش،  
از اشاره به نام نیای ممدوح در قرآن سخن گفته است و در نسخه‌های خطی و دیوان تحریف  
شده است. صورت درست بیت، با توجه به معنی و تصحیف «یاد» به «باد»، در فرهنگ‌های  
جهانگیری و رشیدی عبارت است از:

گر کند بلبل به الحان در مر او را یاد چیست<sup>۲</sup> یاد اصل او<sup>۳</sup> خدای عرش در فرقان کند

۲) لغت‌نامه (ذیل بارنامه: «ساز و سازمان جنگ»)، به نقل از امثال و حکم (دهخدا، ج ۱، ص ۳۶۰)،  
نیز دیوان چاپی (قطران، ص ۳۷):

۱. گاباره: گله گاو [= گاوباره، گوباره]

۲. لک: «به الحان در مر او را مادحی»؛ مل، م: «به الحان خوش او را مادحی»؛ ع: «به جان خویش او را مادحی».

۳. لک، مل، ع: «باز او را گل» (؟)؛ فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی: «باد اصل او»؛ متن برابر م.

اگر ببندد حساب بارنامه جنگ به ساعتی ببرد شصت بار از او حساب

[دیوان: شصت بار حساب (۱)]

برای «بارنامه» به معنی «ساز و سازمان جنگ» تنها همین بیت قطران شاهد آمده است؛ البته، حتی با پذیرفتن معنی مذکور، باز هم بیت، به ویژه در مصراع دوم، ابهام دارد. علاوه بر این، هیچ یک از دست‌نوشته‌های قطران، که در اختیار ماست، بیت را به این صورت نیاورده‌اند. صورت درست بیت، بنا بر نسخه لک و مل، عبارت است از:

اگر ببندد جناب با زمانه به جنگ به ساعتی ببرد شصت بار از او حساب

«جناب بستن» شرطی است که دو کس با هم می‌بندند (نک. اسدی طوسی ۱، ص ۳۰). لامعی نیز «جناب بستن» را به کار برده است:

جناب و گرو بستی دی با من و کردیم هر شرط و وفاقی که بود واجب و دریا  
دل بود ز من شرط و ز تو بود سه بوسه معشوقه چنین بندد با عاشق جناب

(لامعی گرگانی، ص ۸-۹)

نیز، در بیتی از فرّخی، «جناب بردن» آمده است:

راست گفستی عتاب او بر من هست از بهر بردن جناب

(فرّخی سیستانی، ص ۴۵۱)

با این صورت، معنی بیت قطران چنین است: اگر ممدوح با زمانه در باب جنگ شرط ببندد، تنها به ساعتی، ممدوح از او شصت بار شرط را خواهد برد.

۳) لغت‌نامه (ذیل برهون بستن/ برهون بستن: دایره‌زدن، حلقه‌زدن)؛ برابر دیوان (قطران، ص ۲۷۸) و نسخه ر:

به باغ پُرگل ماند رخ تو مالا مال زمانه بسته به شمشاد گرد آن برهون

صورت صحیح بیت برابر لک، ن، ک، ع، م، نیز فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۱، ص ۸۶۹) و مجمع الفرس (سروری، ج ۱، ص ۱۷۵):

به باغ پُرگل ماند رخ تو سالاسال زمانه بسته به شمشاد گرد او برهون

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در مصراع اول، آوردن «مالامال» با وجود «پُر» حشوی قبیح است. اتفاقاً، «سالاسال» (همه‌ساله) یک بار دیگر در دیوان (ص ۵۱۵) به «مالامال» تحریف شده است:

سرای من به تو آراسته‌ست مالامال که سرو کبک‌خرامی و ماه چنگ‌سرای

در حالی که نسخه‌های خطی مل، ع، عب این کلمه را «سالاسال» آورده‌اند.

۴) لغت‌نامه (ذیل داد: «عُمَر») و بدون ذکر شاهد دیگر:

نوروز بر تو فرخ و فیروز بامداد از بخت داد یابی و از داد بر خوری  
ظاهراً مؤلفان لغت‌نامه بیت را، با اندکی تفاوت، از فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۱، ص ۳۰۶) گرفته‌اند که در آنجا نیز «داد» به معنی عمر آمده است. اما در صحت روایت لغت‌نامه باید تردید کرد؛ زیرا در مصراع نخست، که شاعر فرخ بودن نوروز و فیروز بودن بامداد را درخواست است، «نوروز» و «بامداد» تناسب و تقارن آشکاری ندارند. در مصراع دوم، «داد» در معنای مشهور آن، «عدل و عدالت»، می‌تواند صحیح باشد؛ و به نظر می‌رسد مؤلف فرهنگ جهانگیری نیز معنی «عمر» را برای «داد» از همین بیت استخراج کرده است. ما، در جستجوهای خود، نمونه دیگری برای آن نیافتیم. ضبط صحیح بیت بنا بر نسخه‌ها چنین است:

نوروز بر تو فرخ و فیروز تا مدام<sup>۴</sup> از بخت داد یابی و از عمر<sup>۵</sup> بر خوری

۵) لغت‌نامه (ذیل داود پیغمبر)؛ نیز در دیوان (قطران، ص ۶۸) و نسخه‌های خطی ع، م، د، ب، ز:

هر آنچه داود آن را به سال‌ها پیوست هر آنچه قارون آن را به عمرها آکند

این بیت و بیت پسین آن موقوف‌المعانی‌اند و در نسخه ص، مضبوط‌ترین دست‌نوشته قطران، با اندکی تفاوت به این صورت آمده است:

هر آنچه داوود آن را به سال‌ها پیوست هر آنچه قارون آن را به عمرها بتکند

یکی به رزم سنانش، به ساعتی، بگسست یکی، به روزی، دستش به بزم بپراکند

بیت با «آکند [= انباشت]» معنای روشنی دارد؛ اما «بتکند» باری دیگر، بنا بر نسخه ص، در همین معنا به کار رفته است:

دست تو ابری که ش سیل همه دیناری تیغ تو بحری که ش موج همه مرجانی

هر چه داوود پیوست بدان بگشایی هر چه قارون بتکندست بدان بفشانی

در بیت اخیر، «بتکندست» در ع و دیوان (همان، ص ۴۰۵) به صورت آشناتری تبدیل شده است:

هر چه داوود پیوست بدین بگشایی هر چه قارون بتبیدهست بدین بنشانی [ع: «بفشانی»]

در کتاب‌های لغت، «بتکندن/تکندن» را نیافتیم. به نظر می‌رسد که «تکند» مصحف «نکند/نگند» باشد. نکند/نگند، از مصدر «نگندن»، به معنای پنهان و مدفون کردن، از nigan پهلوی و در معنای

۴. ن: «پیروز بامداد» (۴)؛ دیوان (قطران، ص ۳۷۸): «فیروزه تا مدام»؛ فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۱، ص ۳۰۶): «پیروز پایدار»؛ متن برابر ت، مل، لک، ع.  
۵. ت، مل، لک، ع: «از ملک»؛ متن برابر ن و جُنگ اشعار به‌شماره ۲۴۳ کتابخانه مجلس.

«مدفون» (مکئزی، ص ۱۱۲) است (در باره این کلمه نک. تفضلی، ص ۲۴۱؛ قاسمی، ص ۷۲؛ نصری، ص ۴).  
در همای‌نامه، دو بار «نگند» در همین معنا به کار رفته است:

همان گُرد نَشوَد چندان فگند      که سالی نشایستشانی نگند  
نه چندان زهیر دلاور فگند      ز دشمن که شایست سالی نگند

(همای‌نامه، ص ۸۷ و ۹۶)

در شعر قطران، «بنگند» و «بنگنده‌ست» برابر «پیوستن» و ظاهراً در معنای «انباشتن» به کار رفته است.

۶) لغت‌نامه (ذیل دندان؛ ترکیب «دندان‌بودن (با کسی): مخالف وی بودن»):

کدام شاه که یک روز با تو دندان بود      که بنده تو نگشت آخر از بُن دندان؟

این بیت در دیوان چاپی (همان، ص ۲۷۶) و نسخه‌های خطی ن، ع، م بدین صورت آمده است:

کدام شاه که یک روز با تو دندان سود      که بنده تو نگشت آخر از بن دندان؟

هیچ‌کدام از نسخه‌های ما ضبط لغت‌نامه را تأیید نمی‌کند و تنها شاهد لغت‌نامه برای این

مدخل همین بیت قطران است. «دندان‌سودن» باز در دیوان قطران (ص ۲۸۶) آمده است:

همیشه دندان سودی به جنگشان، اکنون      به طوغ چاکرشان گردد از بُن دندان

و نیز در این بیت دیوان (همان، ص ۲۴۰):

اگر نه گیتی با دشمنانش دندان سود<sup>(۳)</sup>      چرا همی لب ایشان بساید از دندان؟<sup>(۴)</sup>

بنابراین، ضبط بیت در لغت‌نامه خطاست؛ گذشته از آنکه معنای «مخالف‌بودن با کسی» از ترکیب

«دندان بودن با او» بر نمی‌آید.

۷) لغت‌نامه (ذیل رخ: «عنان اسب») به نقل از فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۱، ص ۷۵۰):

گرفته پای بختش<sup>۱</sup> را فلک رخ      نتابد جاودانه بخت از او رخ

این بیت بنا بر نسخه‌های لک، ع، و متن دیوان چاپی (قطران، ص ۴۵۱) چنین است:

گرفته اسب بختش را فلک رخ      نتابد جاودانه بخت از او رخ

«رخ پای کسی را گرفتن» در لغت‌نامه تعبیری بی‌معناست. و مایه شگفتی است که در مأخذ همین

بیت، یعنی فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۱، ص ۷۵۰)، مصراع نخست به صورت

«گرفته پای تختش را فلک رخ» آمده است؛ آن‌هم به‌عنوان شاهدی برای «رخ»، در معنای «تاج»، که این

معنی با بیت مناسبتی ندارد. اما، در این بیت قطران، «رخ» در معنی «عنان» است (نک. دهخدا، ۲، ذیل رخ).

۶. جهانگیری: «تختش» (!)



قطران، باز در بیتی دیگر، «رخ» را در دو معنی («عنان» و «گونه») به کار برده است:  
چو دولت طلعتش فتح، سپرده عالم او را رخ      نهد هرمان به طاعت رخ به زیر پای او خاقان  
(قطران، ص ۳۰۹)

۸) لغت‌نامه (ذیل نام رستم: «شمس‌الدین، مکتی به ابوالمعالی، از وهسودانیان یا زوادیان، ممدوح قطران» (۴)؛ نیز نسخه م:

امیر جستان گیتی گشا چو کاووس است      ابوالمعالی رستم مخالف سهراب  
قوام دولت و دین، شهریار شمس‌الدین      کز او نبیند دشمن مگر عنا و مُصاب  
بیت در نسخه‌های لک، مل، ع و دیوان (همان، ص ۳۷)، در ضمن قصیده‌ای در مدح ابونصر جستان بن ابراهیم (از حاکمان کنگری طارم) و ابوالمعالی شمس‌الدین (فرزند و سپهسالار او)، به این صورت آمده است:

امیر جستان گیتی گشای کاووس<sup>۷</sup> است      ابوالمعالی رستم؛ مخالفان سهراب  
در این بیت، امیر جستان به کاووس، ابوالمعالی به رستم، و دشمنان به سهراب مانند شده‌اند.  
۹) لغت‌نامه (ذیل رستم دستان):

سوارشان همه هریک چو سام بن بیژن (۴)      پیاده‌شان همه هریک چو رستم دستان  
از میان نسخه‌های خطی ما، ص و ک بیت را به این صورت آورده‌اند:

سوارشان همه هریک چو سام بن گرشاسب      پیاده‌شان همه هریک چو رستم دستان  
در دیوان (قطران، ص ۳۲۹) نیز، به جای «سام بن گرشاسب»، «سام بن گرشاسف» آمده است و آن نیز به وجهی صحیح است. در داستان‌های اساطیری، سام نواده گرشاسب و پدر زال است. (معین ۱، ص ۴۱۶-۴۱۸)

۱۰) لغت‌نامه (ذیل زال: «پدر رستم است. چون او سفیدموی به وجود آمد، به این نام خوانند»)، دیوان (قطران، ص ۲۱۰)، ع:

خدای تیغ تو را از ازل به زال نمود      ز بیم تیغ تو نازاده خشک شد سر زال (۴)  
بیت، در نسخه د و فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۲، ص ۱۸۰۸)، به این صورت آمده است:  
خدای تیغ تو را در ازل به زال نمود      ز بیم تیغ تو نازاده خنگ شد سر زال  
در توصیف مبالغه‌آمیز قدرت تیغ ممدوح، خشک شدن سر زال بی معناست؛ در حالی که

۷. لک، ع: «گیتی گشا چو کاووس»؛ مل: «گیتی ستان چو کاووس»؛ متن برابر ک.

نخستین معنای «خنک» در لغت‌نامه «سفید» است و می‌دانیم که موی سر زال هم سفید بوده‌است. در شعر قطران باز هم به سپیدی موی زال اشاره شده‌است. (نک. دنباله مطلب)

(۱۱) لغت‌نامه (ذیل زال زر: «پدر رستم [را] گویند به اعتبارِ سرخیِ چهره؛ چه، رنگِ او سرخ و موی او سفید بود.»):  
زالِ زر اندر ازل زلزالی ابروی تو دید در ازل شد خنگ‌ساز از هول آن زلزالی زال  
بیت در ع، ن، م، دیوان (قطران، ص ۴۳۸) و نیز فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۲، ص ۱۸۰۹)،  
لباب‌الأسباب (عوفی، ج ۲، ص ۲۱۷)، عرفات‌العاشقین (اوحدی بلیانی، ج ۶، ص ۳۳۶۳)، و تذنیب  
خلاصة الأشعار به این صورت آمده‌است:

زالِ زر اندر ازل زلزالی شمشیر تو دید در ازل شد خنگ‌ساز از هول آن زلزالی زال  
م، لباب، عرفات، و تذنیب: «شد جنگساز» (!)؛ ن: «شد جنگسار» (!). با توجه به مضمون بیت، که  
در توصیف شمشیر ممدوح است، «زلزال ابرو»، در مصراع اول، حاصل تصرّف و خطای کاتبان  
است. از جانب دیگر، با توجه به معنی «خنک» (سفید)، بی‌تردید «خنک‌ساز» ضبط صحیح است.  
(۱۲) لغت‌نامه (ذیل گون: «رنگ و لون»)، به نقل از فرهنگ نظام (داعی‌الاسلام، ص ۴۴۵)، و برابر م:  
بستد از یاقوت و بُسد لاله و گلنار، گون یافت از کافور و عنبر خیری و شنبوبی، بوی

این بیت از ترکیب‌بند معروف قطران است. در سفینه شمس حاجی (شمس حاجی، ص ۲۰۶)  
ضبط مصراع اول متفاوت و بدین گونه است: «بستد از یاقوت و بُسد لاله و گلنار، لون»؛ و این صورت  
با ضبط فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۲، ص ۲۰۸۵) و ن برابر است. نسخه ع و دیوان چاپی  
(قطران، ص ۴۳۸)، در مصراع اول، به جای «گون»، «رنگ» دارند که آن نیز صحیح است؛ اما، با توجه  
به اینکه در سراسر این ترکیب‌بند حرکت ذهن و جهت انتخاب شاعر بر پایه تناسب‌های موسیقایی  
است، باید پذیرفت که روایت نسخه ن، شمس حاجی و جهانگیری صحیح‌ترین صورت بیت  
است. گذشته از این، در لغت‌نامه، برای «گون» در معنای «رنگ» تنها دو شاهد آمده‌است: یکی  
همین بیت قطران و دیگری بیتی از فرخی سیستانی (ص ۲۰۸)؛ که آن نیز ضبط اصیلی نیست:

سَمومِ خشمش اگر برفتد به کشورِ روم نسیمِ لطفش اگر بگذرد به کشورِ زنگ  
ز ساج باز ندانند رومیان را گون<sup>(۵)</sup> [دیوان: «لون»] ز عاج باز ندانند زنگیان را رنگ  
ظاهراً، در هر دو شاهد مذکور، «گون» تحریف «لون» است.

(۱۳) لغت‌نامه (ذیل مُخ/مَخ: «لجام سنگینی باشد که بر اسب و استر سرکش زنند.»)، به نقل از فرهنگ  
آندراج (محمدپادشاه، ج ۶، ص ۳۸۸۳):

اگر خواهی که بر شیران نهی مخ ز خدمتشان تمامی داو بستان<sup>(۶)</sup>

ضبط بیت درع، دیوان (قطران، ص ۴۵۱)، و نیز فرهنگ رشیدی (تتوی، ج ۲، ص ۱۳۲۷) متفاوت و بدین‌گونه است:

اگر خواهی که بر شیران نهی مخ ز خدمشان تمامی داد بستان  
«دادستدن از کسی/ چیزی» به معنی «حق آن چیز را به تمامی اداکردن» است؛ مانند

داد بستان از بهار و عمر خرم بگذران کآسمان از خرمی روی زمین را داد داد

(قطران، ص ۴۳۹)

(۱۴) لغت‌نامه (ذیل نیلپر: «نیلوفر»)، به نقل از فرهنگ رشیدی (تتوی، ج ۲، ص ۱۴۳۹):

بر کنار جوی بر، سبزه کبودی جای جای چون نشانده بر پرند سبزه عمدلاً نیلپر

نیز نک. فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۲، ص ۲۳۵۴). بیت بنا بر لک، ع، و دیوان (قطران، ص ۱۱۱) به این صورت آمده است:

بر کنار جوی بر سبزی بنفشه جای جای چون نشانده بر پرند سبز عمدلاً نیل تر

در ابیات دیگری از قطران نیز «بنفشه رسته در میان سبزه‌ها» به «نیل پراکنده بر زنگار» تشبیه شده است:

از بنفشه مرز او چون شانده بر زنگار نیل از شکوفه شاخ او چون هشته بر مینا گهر

(همان، ص ۱۴۱)

بنفشه برزده سر جای جای در سبزه جو جای جای پراکنده نیل بر زنگار

(همان، ص ۱۶۸)

با توجه به این شواهد، ظاهراً، در فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی و لغت‌نامه دهخدا، «نیلپر [= نیلوفر]» تصحیف «نیل تر [= نیل تازه خالص]» است. گفتنی است که در لغت‌نامه برای مدخل «نیلپر» تنها همین بیت قطران شاهد آمده است.

### ج) اتفاق ضبط لغت‌نامه و نسخه‌ها در تصحیح دیوان چاپی

(۱) دیوان (قطران، ص ۳۱۷)؛ نیز ع و م:

اگر باز آیدم دلبر، نیندیشم بتیر از دل اگر باز آیدم جانان، نیندیشم بتیغ از جان

بیت در لغت‌نامه (ذیل بنیز: «دیگر») و نیز در فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۱، ص ۱۷۷۳)،

مجمع‌الفرس (سُروری، ج ۱، ص ۱۴۹)، و ن چنین است:

اگر باز آیدم دلبر، نیندیشم بنیز از دل اگر باز آیدم جانان، نیندیشم بنیز از جان

«بنیز: دیگر، هرگز» کلمه‌ای کم‌کاربرد است که بیشتر در متون پیش از دوره مغول

به کار رفته است (نک. دهخدا ۲؛ ذیل بنیز)؛ و ظاهراً به همین دلیل به «بتیر» و «بتیغ» تبدیل یافته است. گذشته از این، ضبط دیوان خالی از فصاحتی است که غالباً شعر قطران از آن برخوردار است.

(۲) دیوان (قطران، ص ۲۷) و نیز ع:

به همت چون فلک عالی، به صورت چون قمر رخشا

فلک چون او بود؟ هرگز! قمر چون او بود؟ حاشا!

نسخه م، به جای «هرگز»، «درگشت» (۴) دارد و پیداست که متن تغییر یافته است. لغت‌نامه، فرهنگ جهانگیری (انجوشیرازی، ج ۱، ص ۸۶۰)، مجمع‌الفرس (شروزی، ج ۱، ص ۱۲۱)، و انجمن‌آرا (هدایت، ص ۸۸)، به جای آن، «پَرگست» («دور باد») و جُنک دقایق الأشعار «پَرگست» آورده‌اند. پیداست کاتبان، بنا به قاعده معمول تبدیل دشوار به آسان، «پَرگست/پَرگست» را به «هرگز» تبدیل کرده‌اند. «پَرگست» و «پَرگست» در برهان قاطع به معنای «معاذالله» مدخل شده است (برهان تبریزی، ج ۱، ص ۳۸۶) و معین، در حاشیه آن، به نقل از وست<sup>۸</sup>، «پَرگست را از ریشه پَرگ parǧ به معنی بُرخ و بهر و بهره» دانسته است (نک. معین ۲، ج ۱، ص ۳۸۶). با توجه به رواج ابدال «س» به «ش» در زبان فارسی، احتمال می‌رود که «پَرگست» نیز گونه‌ای از «پَرگست» باشد. صورت صحیح متن برابر فرهنگ جهانگیری:

به همت چون فلک عالی، به صورت چون مه رخشا

فلک چون او بود؟ پَرگست! مه چون او بود؟ حاشا!

(۳) دیوان (قطران، ص ۱۸۲) و نیز نسخه‌های خطی ع، ب، ر:

سحاب گرد که اندر همی کشد پرده شمال گرد گل اندر همی کند پرواز

لغت‌نامه (ذیل پَرُوَز<sup>۹</sup>): «طراز، آرایش جامه»، به نقل از فرهنگ جهانگیری (انجوشیرازی، ج ۱، ص ۸۹۷)، و مل بیت را به این صورت آورده‌اند:

سحاب گرد که اندر همی کشد پَرُوَز شمال گرد گل اندر همی کند پرواز

توجه قطران به بازی‌های زبانی، به‌ویژه جناس، ترجیح ضبط «پَرُوَز» بر «پرده» را تأیید می‌کند. معنی بیت این است: ابر پیرامون کوه طراز می‌کشد و [باد] شمال گرد گل پرواز می‌کند.

(۴) دیوان (قطران، ص ۱۰۴) و نیز ع، ر، ب:

خزینه‌بخش و ولایت‌ستان مَلِک‌جستان دمار جان بداندیش و [ع، ر: «چو»] آفتاب تبار

مصراع دوم در لغت‌نامه (ذیل تبار: «هلاک») و نیز در نسخه ن چنین است: «تبار جان بداندیش و

آفتابِ تبار». اهتمام پیوسته قطران در ساختن جناس، که از ویژگی‌های سبکی و شناسه شعر اوست، این صورتِ اخیر را تأیید می‌کند. «تبار» در معنای «هلاک» در دیوان سوزنی هم به کار رفته است و اتفاقاً در آنجا هم مانند این بیت قطران با «تبار» (خاندان، دودمان) جناس ساخته است:

از دوده و تبار وی افکنده دورِ چرخ در دیده تبار بداندیش او تبار  
(سوزنی سمرقندی، ص ۹۰)

(۵) دیوان (همان، ص ۳۵۷):

ز بدخواهان او نایب سعادت چو از نی خون و از پولاد چوپو (!)

مل، ذ: «حربو»؛ ع، ب: «چوپو» (!)؛ م: «خربو»؛ مح: «چربو» [ظ: چربو]. لغت‌نامه (ذیل چربو: «چربه باشد که پیه چراغ است») و نیز نسخه ل بیت را به این صورت آورده‌اند:

ز بدخواهان او نایب سعادت چو از نی خون و از پولاد چربو

مصراع دوم مثلی است که در امثال و حکم هم آمده است: «چربو از پولاد نیاید» (دهخدا ۱، ج ۲، ص ۶۱۱)؛ نظیر «چربی از سنگ بر نمی‌آید» و «روغن از ترب بر نیاید». در دیوان و بیشتر نسخه‌های خطی، «چربو» به صورت‌های مغلوطن «چوپو، خربو، حربو» (۴) تبدیل شده است.

(۶) دیوان (قطران، ص ۳۰) و نسخه‌های خطی ع، ب، ز:

گر آبِ جود کفِ او کند به بادیه راه به بادیه نتوان کرد راه، بی زرب

این بیت در لغت‌نامه (ذیل زرب: «نوعی کشتی») آمده و نسخه‌های لک، ک، م آن را تأیید می‌کنند. از آنجا که «زرب»، با هیچ معنایی، با متن سازگاری ندارد [نک. دهخدا ۲، ذیل زرب]، «زرب» صحیح است. در جایی دیگر از دیوان، به جای «زرب»، «زرب» آمده و آن نیز خطاست:

ز تف تیغ برانی، به دجله بر، گردون به آب جود برانی، به ریگ بر، زرب

(قطران، ص ۳۲)

(۷) دیوان (همان، ص ۴۴۰):

از سخا بدنام باشد نام گنجی پیش تو وز کرم بدنام باشد مدحت تو نام نام

در مصراع نخست، هیچ‌کدام از نسخه‌ها ضبط دیوان چاپی را تأیید نمی‌کنند و بیت با این صورت معنای روشنی ندارد. در مصراع اول، نسخه‌های لک، ن، د و نیز لباب‌الالباب (عوفی، ج ۲، ص ۲۱۷)، به جای «بدنام»، «سونام»<sup>۹</sup> آورده‌اند. در مصراع دوم، لک، ن، م، د، به جای «بدنام»، «نزد تو»، و به جای «تو نام نام»، لک، ن: «سوتام تام» [در لک، بی هیچ نقطه‌ای]؛ م: «تونام تام»؛

۹. نسخه خطی لباب‌الالباب برلین به شماره ۳۱۸ (برگ ۱۲۴)، به جای «سونام»، «شوتام» ضبط کرده است.

سفینه ترمذ، د: «سونام نام» دارند. در لغت نامه (ذیل سوتام: «کوچک، سخت اندک»)، بیت به این صورت آمده است:

از سخا سوتام باشد نام گنجی نزد تو<sup>۱۰</sup> وز کرم نزد تو باشد مدحت سوتام تام  
روایت بیت در لغت نامه با عرفات العاشقین (اوحدی بلیانی، ج ۶، ص ۳۳۶۲) و سفینه شمس حاجی (شمس حاجی، ص ۲۰۸) برابر و قابل توجه است؛ و اتفاق ضبط این هر سه نشان می دهد که در بعضی نسخه ها «سوتام» به واژه های آشناتری چون «سونام» و «بدنام» تبدیل شده است. اما ایراد ضبط لغت نامه ابهام «نام گنجی» در مصراع اول است. با توجه به تقابلی «سوتام» با «تام» در مصراع دوم، در مصراع نخست نیز «نام گنجی» در تقابل با «سوتام» به کار رفته است. بنابراین، «نام گنجی» ظاهراً تصحیف «تام گنجی» (گنجی تام و تمام و عظیم) و صورت صحیح متن برابر ضبط دقایق الأشعار و جُنگ زیلوفاف عبارت است از:

از سخا سوتام باشد تام گنجی پیش تو وز کرم نزد تو باشد مدحت سوتام تام  
و معنی بیت چنین است: خزینه عظیم نزد تو به سبب بخشش فراوانت کوچک است و مدحت اندک مقدار نزد تو به سبب کرمت بسیار است. سوتام، ظاهراً به سبب غرابت نزد کاتبان، باز در دیوان (قطران، ص ۲۶۰) و نسخه ع به واژه هایی ساده تر تبدیل شده است:

ای خسروی که مدحت تو نزد دیگران بخزیده ای به نعمت بسیار خویشتن  
طبق روایت دیوان و نسخه ع، میان دو مصراع رابطه ای وجود ندارد. مصراع اول در دیگر نسخه ها نیز به کلمات آشنا و ساده و گاه مبهم تغییر یافته است؛ مل: «ای خسروی که مرحمت زی دیگران»؛ ن: «ای خسروی که خدمت شاهان و خسروان»؛ م: «ای خسروی که مدحت تو نام [بسنجید با «سوتام»] دیگران»؛ د: «ای خسروی که مدحت بسیار دیگران». تفاوت فراوان ضبط نسخه بدل ها نیز مؤید تبدیل و تحریف متن است. با توجه به واژه «بسیار» در مصراع دوم و ضبط نسخه م، ظن قوی آن است که کلمه در اصل «سوتام» بوده و به کلمات ساده تری تبدیل شده است. بنابراین، صورت صحیح بیت چنین است:

ای خسروی که مدحت سوتام دیگران بخزیده ای به نعمت بسیار خویشتن  
کاربرد «سوتام» و «تام خوبی» نیز، در بیتهای نو یافته<sup>(۸)</sup> از قطران<sup>(۹)</sup>، مؤید صحت «سوتام» و «تام گنجی» در بیت مورد بحث است:

آن که دادت تام خوبی<sup>۱۱</sup> او وفا سوتام داد شادی ام سوتام داد و درد و داغم تام داد

۱۰. سفینه شمس حاجی، عرفات: پیش تو.

۱۱. دقایق الأشعار: «نام و خوبی» (۱)؛ متن با توجه به معنی و به قرینه «سوتام» و «تام» در مصراع دوم.

۸) دیوان (همان، ص ۴۲۲) و ع:

غم و تیمار گویی هست خود بهرم الستی در کتون چون دشمنان شاه مانده‌ستم به کستی در این بیت در ضمن ترکیب‌بندی آمده‌است که تنها ن و ع آن را دارند. چنان‌که می‌بینیم، پیوند دو مصراع با این صورت ضعیف است. در واقع، هرکدام از دو مصراع یادشده متعلق به بیت‌هایی جداگانه و متوالی‌اند و بنا بر نسخه ن، دست‌نوشته معتبرتر این ترکیب‌بند، چنین است:

غم و تیمار گویی هست بر جانم به کستی در ز درد و غم شوم هژمان به دین بت‌پرستی در  
زدم کردار خوبی را همه بر روی گستی<sup>۱۲</sup> در کتون چون دشمنان شاه مانده‌ستم به پستی در

بیت نخست در لغت‌نامه (ذیل کستی: «کستی»)، به نقل از فرهنگ آندراج (محمدپادشاه، ج ۵، ص ۳۴۰۹)، بدین صورت آمده‌است:

غم و تیمار گویی هست با جانم به کستی در ز درد و غم شوم هژمان به دین خودپرستی در  
و ظاهراً با اندکی تفاوت، از نسخه‌ای مانند ن گرفته شده‌است.

۹) دیوان (قطران، ص ۴۰۴) و لک، م، د، ل:

نیابد عدوی تو هرگز بلندی نیابد بُز لنگ هرگز به تازی  
مصراع دوم مثل سایر است و بیت در لغت‌نامه (ذیل نُه‌ازی: «پیش‌آهنگی، پیشروی»)، در امثال و حکم (دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۶۵)، و نیز در نسخه مل به صورت ذیل آمده و همین صحیح است:

نیابد عدوی تو هرگز بلندی نیابد بُز لنگ هرگز نُه‌ازی

۱۰) دیوان (قطران، ص ۴۱۱)، لک، ع:

بُئی دارم چو ماه نو به زیر میغ گرد اندر دلی دارم چو نیلوفر میان لاجورد اندر  
تشبیه دل [دردمند و افسرده] به نیلوفری میان لاجورد مبهم و غریب است. این بیت در لغت‌نامه (ذیل لیلوفر: «نیلوفر»)، نیز در فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۲، ص ۲۳۴۰)، در فرهنگ آندراج (محمدپادشاه، ج ۳، ص ۱۹۸۰)، و در نسخه ن چنین است:

بتی دارم<sup>۱۳</sup> چو ماه نو به زیر میغ و<sup>۱۴</sup> گرد اندر دلی دارم چو لیلوفر میان آب سرد<sup>۱۵</sup> اندر

شاعر دل افسرده خود را به «نیلوفر در آب سرد» مانند کرده‌است. چون غالباً نیلوفر در مناطق

۱۲. ن: «کستی» (؟)؛ گستی: «زشتی، زبونی»؛ متن با توجه به معنی.

۱۳. فرهنگ آندراج: «بتی دارم» (!) ۱۴. لغت‌نامه: - و ۱۵. فرهنگ جهانگیری: «آب سرو» (!)

گرمسیر می‌روید (نک. دهخدا ۲، ذیل نیلوفر)، بنابراین، بودن نیلوفر در آب سرد باعث پژمردگی آن می‌شود. از این رو، ضبط ن، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ آندراج، و لغت‌نامه صحیح است؛ اما پرسش این است که چگونه «نیلوفر میان آب سرد» به «نیلوفر میان لاجورد» تبدیل شده است؟! گفتنی است که، بنا بر دست‌نویس ن، که در اینجا معتبرتر از نسخه‌های دیگر است، «لاجورد» در قافیهٔ بیتی دیگر از همین بند از ترجیع‌بند آمده است:

رُخْش مانندهٔ یاقوت زیر سرخ‌ورد اندر دلش مانندهٔ آهن میان لاجورد اندر<sup>(۱۰)</sup>

(۱۱) دیوان (قطران، ص ۴۱۱):

نگارم چون شود خندان، بخندد باغ و راغ از وی شود از بادهٔ لعل لبش پُر می‌آیغ از وی  
هیچ‌یک از نسخ صورت مصراع دوم را در دیوان چاپی تأیید نمی‌کنند. گذشته از آنکه تکرار «از وی» در مصراع دوم حشو است، بیت با این صورت نیز معنی روشنی ندارد. در لک و چنین است: «آیغ از بادهٔ لعل لبش پُر می‌فُقع از وی». بیت در نسخهٔ ن و نیز در لغت‌نامه<sup>(۱۱)</sup> (ذیل نفاغ: «قُحْف؛ قُح بزرگی باشد که با آن شراب خورند»)، به نقل از فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۲، ص ۱۴۶۹)، چنین است:

چو یار من شود خندان، بخندد باغ و راغ از وی نفاغ از وی لبش داری شود پُر می‌نفاغ از وی  
«نفاغ» در این بیت نیز، مانند بسیاری از لغات نادر قطران، به کلمات ساده‌تر تغییر یافته است، همچنان‌که در این ابیات:

نرگس به یاد سوسن و شمشاد درفکند دینارگون نیبذ به کافورگون آیغ

(قطران، ص ۱۹۰)

مصراع اول بیت یادشده در نسخه‌ها چنین است: مل، م: «نرگس به دست خویش به شمشاد برفکند»؛ و واژهٔ آخر مصراع دوم در مل: «متاغ»؛ ع: «آیغ»؛ م: «فقاغ»؛ ل: «نفاغ» است. ضبط ع برابر دیوان چاپی و ضبط مل و م بی‌معناست؛ اما، بی‌تردید، ضبط نسخهٔ ل، یعنی «کافورگون نفاغ»، درست است. بیتی دیگر در لک، ع، ر، و دیوان (همان، ص ۴۸۵):

جدا مباد سه چیز از سه چیز او شب و روز ز تن سلامت، وز دل خوشی، ز دست آیغ  
از میان نسخه‌ها تنها مل، به جای «ز دست آیغ»، «ز دست نفاغ» آورده و این صورت درست متن است. بیتی دیگر در ع و دیوان (همان، ص ۴۱۵):

چو بزم خسروان گردد به رنگ و بوی، راغ اکنون در او خسرو به پیروزی کند می در آیغ اکنون  
لک: «ز رنگ و بوی باغ»؛ م: «ز بوی و رنگ باغ». ضبط نسخه‌ها در مصراع دوم: لک: «کند بزمی [ی] عوض کسره: بزم [بدون نقطهٔ نون و ب] اکنون»؛ م: «کند می پُر آیغ اکنون».



همین بیت در لغت‌نامه (ذیل نفاغ: «مستی؛ سُکر؛ شراب‌خواری»)، به نقل از فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۲، ص ۱۴۹۶)، چنین آمده است:

چو بزم خسروان گردد ز بوی و رنگ، باغ اکنون در آن خسرو به پیروزی کند بزم نفاغ اکنون  
در این بیت نیز روایت لغت‌نامه صحیح است و پیداست که در نسخه‌ها «نفاغ» را به «ایاغ»، که ضبط روشن‌تری است، تبدیل کرده‌اند. لکن نیز، با اندکی تصرّف، ضبط لغت‌نامه را تأیید می‌کند.

در باب صورت و معنی «نفاغ» هم اختلاف است. در لغت‌نامه (ذیل نفاغ)، به نقل از یادداشت مؤلف، آمده است: «نفاغ [با نون] به معنی قدح و قُحْف غلط است و «نفاغ» [تَفَاغ/تَفَاغ] صحیح است». فرهنگ‌های کهن نیز آن را به هر دو صورت ضبط کرده‌اند. لغت فرس (اسدی طوسی ۲، ص ۱۳۶) و فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۲، ص ۴۹۶) آن را «نفاغ»، و فرهنگ قَوّاس (قَوّاس غزنوی، ص ۱۳۸) و صحاح الفُرس (هندوشاه نخجوانی، ص ۱۶۲) «تفّاغ» ضبط کرده‌اند. محمّدامین ریاحی «تفّاغ» را صحیح دانسته و به کاربرد آن در آذربایجان به معنی «زندگی و خانمان» و همچنین «کاسه سر» اشاره کرده است (نک. ریاحی، ص ۱۲۷)؛ اما صورت درست کلمه «نفاغ [با فاء] اَعْجَمِي» است (نک. حواشی لغت فرس، اسدی طوسی ۲، ص ۱۳۶). در باب معنی «نفاغ» باید گفت که معنای «مستی و شراب‌خواری» تنها از همین بیت قطران دریافت شده است؛ اما این واژه در کاربردهای دیگر، که نمونه‌های آن گذشت، در معنی کاسه و قدح آمده است و ظاهراً در اینجا هم منظور از «بزم نفاغ کردن» «بزم قدح کردن/بزم مستی و شراب‌خواری» است.

#### ۱۲ دیوان (قطران، ص ۱۸۶) و ع:

مر مرا گویند یاران بازدار از دوست دست از جهان جان ندارد کس به بازی دست باز  
بنا بر نسخه‌های ص و ن، هر مصراع متعلق به بیت‌هایی جداگانه و متوالی است:

مر مرا گویند یاران بازدار از دوست دست تادل و جانست بمآند بی‌گزند و بی‌گداز  
او مرا شیرین چو جان است و گرامی چون جهان از جهان و جان هوازی کس ندارد دست باز  
بیت اخیر در لغت‌نامه (ذیل هوازی/هوازی: «به یک‌بار؛ ناگاه») و نیز در فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۲، ص ۲۱۳۲) چنین آمده است:

او مرا شیرین چو جان است و گرامی چون جهان از جهان و جان هوازی کس ندارد دست باز  
چنان‌که ملاحظه می‌شود، در ع و دیوان، «به بازی» تحریف واژه کهن «هوازی» است.

#### ۱۳ دیوان (قطران، ص ۸۳) و ع:

شاعران را جستن معنی کند مقرون به رنج ز آن جهش‌شان شعرگفتن با تعب مقرون کند

بیت در مدح ابوالمظفر فضلون است؛ و پس از آن آمده است:

او به صد معنی وجود داد و دین و دانش است رنجش آن باشد که معنی‌های او موزون کند<sup>(۱۳)</sup>  
بر پایه صورت چاپی دیوان، هیچ پیوند منطقی‌ای میان این دو بیت متوالی وجود ندارد.  
همچنین، مرجع ضمیر «ش» در «رنجش» نیز نامعلوم است. نسخه‌های م و د، به جای «زان جهششان»،  
«شاعران را» دارند؛ و این ابهام بیت را برطرف نمی‌کند. بیت نخست در نسخه‌های لک، مل و نیز  
در لغت‌نامه (ذیل شاعر) چنین است:

شاعران را جستن معنی کند مقرون به رنج شاعرش را شعرگفتن با طرب مقرون کند  
مصراع دوم در نسخه‌ها چنین است: م، د: «شاعران را»؛ ک، ع، م، د: «با تعب مقرون کند» (!).  
بر اساس این دو بیت، معنی چنین می‌شود: شاعران در جستن [تنها یک] معنی [برای ممدوحان دیگر]  
به رنج می‌افتند، اما شاعر او (شاعری که ممدوح را می‌ستاید) با طرب و شادی مقرون می‌شود؛ چراکه  
ممدوح او، به صد معنی، «داد و دین و دانش» را تجسم بخشیده است و رنج شاعر او (ستاینده ممدوح)  
تنها همین است که این معانی گوناگون ممدوح را به نظم آورد. بنابراین، ضبط نسخه‌های ک، ع، م، د  
مغلوط است و متن برابر لغت‌نامه، لک، مل درست است.

(۱۴) دیوان (همان، ص ۴۳۸) و ع:

ای به خوبی بر بتان کابل و کشمیر میر مردم از بس آوری پر وعده‌ها تأخیر خیر  
لغت‌نامه (ذیل خیر [قید]: «خیره [بیهوده، بی‌سبب، بی‌جهت]»، لباب‌الالباب (عوفی، ج ۲، ص ۲۱۶)، سفینه  
شمس حاجی (شمس حاجی، ص ۲۰۷)، عرفات العاشقین (اوحدی بلیانی، ج ۶، ص ۳۳۶۲)، و نسخه ن  
بیت را به این صورت آورده‌اند:

ای به خوبی بر بتان کابل و کشمیر میر ماندم از بس کآوری پر وعده‌ها تأخیر خیر  
با توجه به لباب و سفینه شمس حاجی و عرفات، در این بیت، «ماندن» اصیل است. در حقیقت،  
فعل مصراع دوم «خیر ماندن» [= خیره ماندن؛ سرگردان و متحیر ماندن] است که جزء «خیر»، به ضرورت تمرکز  
شاعر بر صنعت تکرار، از فعل اصلی جدا مانده است و غفلت بعضی از کاتبان، مانند عبرت، از این  
نکته ظریف موجب تغییر «ماندن» به «مردن» شده است.

(۱۵) دیوان (قطران، ص ۲۶۲) و مل، ع، م، د:

تا ز بوی نسترن یابد دل مردم قرار تا ز زخم خاربن یابد دل مردم حزن  
نسخه‌های ت و ک، به جای «حزن»، «شجن» دارند و ضبط مل، ع، م، د برابر دیوان چاپی است.  
گذشته از آنکه «حزن» پیش از این در قافیه قصیده آمده است، از آنجا که زخم خاربن با «تن» بیش از

«دل» تناسب دارد، و نیز سبب خلیدن آن می‌شود و نه حُزن یا «شَخَن» (انده و حُزن)، ضبط بیت در فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۱، ص ۷۶۱) و لغت‌نامه (ذیل شَخَن: «خراش») بر نسخه‌های خطی ترجیح دارد؛ هر چند در فرهنگ‌ها<sup>(۱۳)</sup> برای «شَخَن» شاهدی جز این بیت نیامده است: تا ز بوی نسترن گیرد<sup>۱۶</sup> دل مردم قرار تا ز زخم خارُبَن باید تن<sup>۱۷</sup> مردم شَخَن

### نتیجه

این پژوهش نشان می‌دهد در تصحیح دیوان قطران تبریزی — که نسخه‌های خطی آن غالباً از قرن دهم هجری به بعد است — استفاده از منابع جنبی، و در اینجا مشخصاً فرهنگ‌های لغت، فواید فراوان دارد؛ البته جانب احتیاط را نیز نباید فرو گذاشت. اتفاقاً ضبط‌های لغت‌نامه، فرهنگ‌های لغت کهن، و دست‌نوشته‌های دیوان در تصحیح بسیاری از ابیات در دیوان چاپی کارگشاست (نک. بند «ج»). شمار اندکی از ابیات تنها با بهره‌گیری از روایت لغت‌نامه تصحیح می‌شود (نک. بند «الف»); و با حفظ جوانب احتیاط می‌توان از آن‌ها بهره برد. از سوی دیگر، لغت‌نامه و حتی فرهنگ‌های کهن، با همه ارزش و اهمیتی که دارند، از دیدگاه مدخل‌گزینی و تحقیق، در نقل معانی مدخل‌ها چندان دقیق و قابل اعتماد نیستند. برای نمونه، در آنجا که شاهد مدخل تنها بیتی از قطران است، غالباً مدخل‌گزینی، تعریف‌نگاری، و ضبط بیت دستخوش خطا شده است؛ پس عرضه آن مدخل و معنای تازه، علی‌القاعده، بی‌معناست و در بازنگری‌های مجدد باید بسیاری از این شواهد تصحیح و احیاناً حذف شوند. بعضی از این سرمدخل‌ها، که پیش‌تر نیز به آن‌ها اشاره کردیم، عبارت‌اند از: (۱) «باد: مدح و ثنا و تعریف»؛ (۲) «بارنامه: ساز و سازمان جنگ»؛ (۳) «داد [= عمر]»؛ (۴) «دندان بودن (با کسی): مخالف وی بودن»؛ (۵) «نیلپر: نیلوفر»؛ (۶) «نفاغ: مستی».

مطالعه ما نیز نشان می‌دهد که فراهم کردن شواهد مدخل‌ها با مراجعه به دیوان چاپی شاعر و احتمالاً نسخه‌های خطی‌ای که از آن در دست بوده و فرهنگ‌های لغت کهن‌تر انجام شده است و، متأسفانه، در موارد زیادی به نام مأخذ تصریح نشده است. طبیعی است که، در آن زمان، تعریف‌نگاری و عرضه معانی نسبتاً ابتدایی و بدون شیوه‌نامه دقیق علمی انجام شده است؛ و نیز باید افزود که مؤلفان به متون مصححی که امروزه ما در اختیار داریم دسترسی نداشته‌اند. به‌ناگزیر هرکدام از این عوامل خود به‌تنهایی می‌تواند موجب پدید آمدن سهوهای گوناگون در امر تحقیق شده باشد. به‌ویژه سهوهای پیش‌آمده در نقل اشعار قطران بیشتر ناشی از آن است که مؤلفان دیوان

۱۶. لغت‌نامه (دهخدا ۲، ذیل شَخَن) و فرهنگ رشیدی (تثوی، ج ۲، ص ۹۲۸): «یابد»

۱۷. فرهنگ رشیدی: «دل»

مصحّحی از او در اختیار نداشته‌اند و غالباً اعتماد تامّ و تمام به ضبط و معنی‌گذاری فرهنگ‌های کهن داشته‌اند. چه بسا در ضبط ابیات شاعران دیگر نیز وضع از همین گونه بوده باشد. در خاتمه باید گفت غرض از انجام پژوهش حاضر آن بوده که، با بررسی دقیق ابیات قطران در لغت‌نامه، به صورت صحیح‌تری از ابیات او دست یابیم. آرزوی ما این است که این مطالعه در بازنگری‌های پژوهشگران لغت‌نامه نیز مفید باشد.

### پی‌نوشت

- (۱) شگفت‌آنکه همین بیت باری دیگر در لغت‌نامه (ذیل امید: «آرزو») به همان صورت مغلوّط دیوان چاپی آمده‌است:  
یکی نهاده بُود گوش بر امید سرود      یکی چشیده بُود داغ بر امید کباب
- (۲) حاکمانِ روادی، که اصل و نسب‌شان به قبیلهٔ اُردِ عَمّان می‌رسید، خود را از نسل پادشاهانی می‌دانستند که در داستان موسی و خضر در قرآن (آیهٔ ۷۹ سورهٔ کهف) به آنان اشاره شده‌است. دربارهٔ ذکر نیای ممدوح قطران در قرآن، و ابیات دیگری از قطران با این مضمون، نک. جعفری جزی، ص ۸۵.
- (۳) دندان سودن با کسی: دندان به یکدیگر ساییدن؛ اظهار شدّتِ خشم و عصبانیت؛ نسبت به کسی خشم ورزیدن. لغت‌نامه ذیل دندان سودن «اراقیت دندان بر او سود (اسکندرنامه، نسخهٔ سعید نفیسی)».
- (۴) ضبط بیت برابر نسخه‌های ن، ک و جُنگ نقیب شیرازی است. قابل ذکر است که بیت در نسخهٔ م و چاپی به این صورت تحریف شده‌است:  
اگر نه گیتی با دشمن تو زندان شد      چرا همی لب ایشان بساید از دندان؟! (قطران، ص ۲۴۰)
- (۵) با توجه به ضبط بعضی نسخه‌های دیوان فرّخی، ن و ل: «لون»، مؤلفان لغت‌نامه نیز در اصالت ضبط این بیت تردید کرده‌اند.
- (۶) این بیت از مسمّطی است که در بعضی منابع، از جمله دقایق الأَشعار (برگ ۷۵) و تذکرة بتخانه (ص ۵۹۳)، به اسدی طوسی نسبت داده شده‌است [در متن تذکرة بتخانه به نام اسدی و در حاشیه از حکیم قطران]. فتح‌الله مجتبیایی نیز این شعر را از اسدی دانسته و دلایلی برای راه‌یافتن آن به دیوان قطران برشمرده‌است؛ از آن جمله است: ممدوحان مشترک اسدی با قطران و شهرت بیشتر قطران در آن سال‌ها (نک. مجتبیایی، ص ۸-۹). مَطَّلَع این مسمّط چنین است:  
بتی کامِ روانِ بت‌پرستان      به غمزه دردِ جانِ تندرستان
- (۷) پَرَوَز، فَرَوَز، فَرَاوِز: افزوده‌هایی بوده که به‌عنوان نوعی سردوزی بر لبهٔ آستین و جیب از نوع دیگری پارچه یا رنگ انتخاب می‌کرده‌اند. (نک. شفیع کدکنی، ص ۴۵۸)
- (۸) این بیت نویافته از بند پنجم ترجیع‌بندی است با مطلع  
بر گُل سوری ز مشک تبتی پَرچین کنی      تا رخ من همچو زلف خویشتن پَرچین کنی (قطران، ص ۴۱۸)
- (۹) در فرهنگ رشیدی ذیل سوتام، مصراع «سخت اندک نماید و سوتام» هم به قطران نسبت داده شده‌است (تّوی، ج ۲، ص ۸۸۷)؛ حال‌آنکه مصراعی است از قصیدهٔ فرّخی سیستانی که کُلّ بیت آن چنین است:  
آنچه کرده‌ست، ز آنچه خواهد کرد      سختم اندک نماید و سوتام (فرّخی سیستانی، ص ۲۲۹)

- (۱۰) این بیت در دیوان چاپی (قطران، ص ۴۱۱) و نسخه‌های لک، ع به این صورت تغییر یافته‌است:  
دلش مانند آهن میان آب سرد اندر رُخش مانده یاقوت زیر سرخ‌ورد اندر
- (۱۱) در لغت‌نامه به نام شاعر اشاره نشده، اما در فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۲، ص ۱۴۹۶) بیت به نام قطران ضبط شده‌است.
- (۱۲) در لغت‌نامه (ذیل معنی)، بار دیگر این بیت به صورتی نادرست ضبط شده‌است:  
او همه معنی جود و داد و دین و دانش است رنجش آن باشد که معنی‌های آن موزون کنی
- (۱۳) این بیت در فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۱، ص ۷۶۱) به نام قطران آمده، اما در مجمع‌الفرس (سروری، ج ۲، ص ۸۸۱) و فرهنگ رشیدی (تتوی، ج ۲، ص ۹۲۸)، ذیل «سَخَن: خراشیدگی»، نام گوینده ذکر نشده‌است.

## منابع

- اسدی طوسی، علی بن احمد (۱)، لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۱۹.
- \_\_\_\_\_ (۲)، لغت فرس، به تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبابی و علی اشرف صادقی، خوارزمی، تهران ۱۳۶۵.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عقیقی، ۳ جلد، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد ۱۳۵۹.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمد، عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین، به تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، ۸ جلد، میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۹.
- برهان تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، ۴ جلد، ابن سینا، تهران ۱۳۴۲.
- تتوی، عبدالرشید، فرهنگ رشیدی، به تصحیح محمد عباسی، ۲ جلد، بارانی، تهران ۱۳۳۷.
- تفضلی، احمد، واژه‌نامه مینوی خرد، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸.
- جعفری جزی، مسعود، «جلندای عثمان از قرآن تا دیوان قطران»، بخارا، ش ۱۰۲، مهر و آبان ۱۳۹۳، ص ۷۸-۸۷.
- داعی‌الاسلام، سیدمحمدعلی، فرهنگ نظام، ۵ جلد، دانش، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱)، امثال و حکم، ۴ جلد، امیرکبیر، چاپ ششم، تهران ۱۳۶۱.
- \_\_\_\_\_ (۲)، لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، ۱۵ جلد، دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، تهران ۱۳۷۷.
- ریاحی، محمدامین، کسای مروزی (زندگی، اندیشه و شعر او)، علمی، چاپ دوازدهم، تهران ۱۳۸۶.
- سروری، محمدقاسم بن حاجی محمد کاشانی، مجمع‌الفرس، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، ۳ جلد، علمی، تهران ۱۳۳۸.
- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم، دیوان، به اهتمام سیدمحمدتقی مدرّس رضوی، سنایی، تهران ۱۳۵۴.
- سوزنی سمرقندی، دیوان، به تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، چاپخانه سپهر، تهران ۱۳۴۴.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، «تعلیقات» بر اسرار التوحید ← محمد بن منور.
- شمس حاجی، محمد، سفینه شمس حاجی، تصحیح میلاد عظیمی، سخن، تهران ۱۳۸۸.
- عوفی، سدیدالدین محمد، لباب‌الآلیاب، به تصحیح ادوارد براون، بریل، لیدن ۱۳۲۱ق.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ، دیوان، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، زوار، چاپ هشتم، تهران ۱۳۸۸.

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ۱۲ جلد، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۹.

قاسمی، مسعود، «برخی از افعال و مشتقات آن در ورزنامه»، نامه فرهنگستان، سال یازدهم، ش ۲ (پیاپی ۴۲)، تابستان ۱۳۸۹، ص ۶۳-۸۱.

قطران تبریزی، دیوان، به کوشش حسین نخجوانی، ققنوس، تهران ۱۳۶۲.

قواس غزنوی، فخرالدین مبارکشاه، فرهنگ قواس، به کوشش نذیر احمد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۳.

کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، دیوان، به اهتمام حسین بحرالعلوم، دهخدا، تهران ۱۳۴۸.

لامعی گرگانی، دیوان، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، تیسرا، چاپ دوم، تهران ۱۳۹۴.

مجتبایی، فتح‌الله، «اسدی پسر و اسدی پدر»، نامه فرهنگستان، سال یازدهم، شماره ۴ (پیاپی ۴۴)، زمستان ۱۳۸۹، ص ۸-۲۵.

محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، ۲ جلد، آگاه، چاپ پنجم، تهران ۱۳۸۱.

محمد پادشاه (شاد)، فرهنگ آندراج، زیر نظر سیدمحمد دبیرسیاقی، ۷ جلد، کتابخانه ختّام، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۳.

معین، محمد (۱)، مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۲.

\_\_\_\_\_ (۲)، «حواشی» بر برهان قاطع ← برهان تبریزی.

مکنزی، دیوید نیل، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۹۰.

نصری، گلپر، «نگاهی به ذخیره خوارزمشاهی چاپ فرهنگستان علوم پزشکی»، ضمیمه آینه میراث، سال یازدهم، ش ۳۱، تابستان ۱۳۹۲، ص ۱-۸۰.

هدایت، رضاقلی‌خان، فرهنگ انجمن آرای ناصری، چاپ سنگی، تهران ۱۲۸۸ ق.

همای‌نامه (منظومه ناشناخته حماسی)، نویسنده ناشناس، با تصحیح محمد روشن، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۸۳.

هندوشاه نخجوانی، محمد، صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۳.

